



حکایاتی از زندگی امام جواد(ع): نامه پربرکت، حمایت از مظلوم، وقار و متانت، نیرنگ اهل باطل

حضرت جواد الائمه علیه السلام با وجود کمی سن در علم و بردباری و فصاحت بیان و عبادت خالصانه و سایر فضائل اخلاقی بی نظیر بودند، استعدادی شگرف و زبانی بلیغ و رسا داشتند و مسائل علمی را بالبداهه پاسخ می‌فرمودند و به نظافت تن و لباس چون اجداد طاهرنش توجه بسیاری می‌فرمودند.

حضرت جواد الائمه علیه السلام با وجود کمی سن در علم و بردباری و فصاحت بیان و عبادت خالصانه و سایر فضائل اخلاقی بی نظیر بودند، استعدادی شگرف و زبانی بلیغ و رسا داشتند و مسائل علمی را بالبداهه پاسخ می‌فرمودند و به نظافت تن و لباس چون اجداد طاهرنش توجه بسیاری می‌فرمودند.

نامه پربرکت

از مردی از قبیله بنی حنیفه از اهالی بُست و سیستان روایت شده که گفته است: در سالی که در آن حج به جا آوردم که ابتدای حکومت معتصم بود، با حضرت امام جواد علیه السلام همنشین شدم، بر سر يك سفره نشسته بودیم که در حضور دوستان حاکم عباسی به حضرت گفتم: فدایت شوم- حاکم و والی ما مردی است آراسته به ولایت شما و دوستدار شماست، در دفتر او مالیاتی بر عهده من است. فدایت شوم- اگر صلاح می بینی به او نامه ای بنویس که مرا مورد لطف قرار دهد، حضرت [برای مراعات تقیه جهت حفظ جان حاکم سیستان] فرمود: او را نمی شناسم! گفتم: فدایت شوم- همان گونه که عرض کردم از محبان شما اهل بیت علیهم السلام است و نامه شما به او برای من سودمند است.

حضرت کاغذی برگرفته، نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد، حامل این نامه به نیکی از شما یاد کرد. آنچه از عملت برای تو می ماند همان است که در آن نیکی ورزیدی، پس به برادرانت نیکی کن و بدان که خدای عزّ و جلّ از اعمال تو گرچه به وزن ذره یا خردل باشد بازخواست خواهد کرد.

نامه بر می گوید: خبر نامه پیش از ورودم، به حسین بن عبدالله نیشابوری والی منطقه ما، رسیده بود. وقتی وارد سیستان شدم، به فاصله دو فرسخی شهر از من استقبال کرد، نامه را به او دادم، بوسید و بر دو دیده گذاشته، به من گفت: حاجت چیست؟ گفتم: در دفتر تو مالیاتی بر عهده من است که از پرداختش عاجزم، فرمان داد آن مالیات را از دفترش حذف کردند و گفت: تا من والی این دیارم مالیات مده سپس از عیال من پرسید، تعداد آنان را به او گفتم، دستور داد آنچه ما را اداره می‌کند و بیش از آن را به ما بدهند. تا زنده بود مالیات ندادم و صله او هم تا از دنیا رفت از من قطع نشد «raquo.

حمایت از مظلوم

علی بن جریر می‌گوید: خدمت امام جواد علیه السلام نشسته بودم گوسفندی از خانه امام گم شده بود یکی از همسایه‌های امام را به اتهام دزدی گرفته، نزد آن حضرت آوردند.

امام فرمود: وای بر شما او را رها کنید، او دزدی نکرده است، گوسفند در خانه فلان کس است، بروید از خانه او بیاورید.

به همان خانه رفتند دیدند گوسفند آنجا است، صاحب خانه را به اتهام دزدی دستگیر کردند، لباسهایش را پاره کرده کتک زدند، وی قسم می خورد که گوسفند را ندزیده است.

او را خدمت امام آوردند، حضرت فرمود:

چرا به او ستم کرده اید؟ گوسفند، خودش به خانه او داخل شده و او اطلاعی نداشته است.

آنگاه امام از او دلجویی نمود و مبلغی در مقابل لباسها و کتکی که خورده بود به او بخشید «2;raquo;.

وقار و متانت امام جواد علیه السلام

گویند پس از شهادت امام رضا علیه السلام چون مردم نام مأمون را بر زبان می آوردند، او را سرزنش و ملامت می کردند، خواست که خود را از آن جرم و گناه تبرئه کند، به این جهت از سفر خراسان به بغداد آمد، نامه ای برای امام محمد تقی علیه السلام نوشت و با اکرام و اعزاز او را خواست. امام به بغداد آمد. مأمون پیش از آنکه وی را ببیند، به شکار رفت.

در بین راه به گروهی از کودکان رسید که در میان راه ایستاده بودند، امام جواد علیه السلام هم در آنجا ایستاده بود، چون کودکان کبکبه مأمون را دیدند، پراکنده شدند، امام از جایگاه خود حرکت نکرد! با نهایت آرامش و وقار در جای خود ایستاد تا آنکه مأمون به نزدیک او رسید، از دیدار کودک در شگفت گشت، عنان اسب برکشید، پرسید: چرا مانند کودکان دیگر از سر راه دور نشدید و از جای خود حرکتی نکردید؟

در پاسخ فرمود: ای خلیفه! راه تنگ نبود که بر تو گشاد گردانم! و جرم و خطایی نداشتم که از تو بگریزم! گمان ندارم که بی جرم کسی را مجازات کنید.

مأمون از شنیدن این سخنان بیشتر شگفت زده شد!! از دیدار حسن و جمال او مجذوب او شده، پرسید: ای کودک! چه نام داری؟!

حضرت فرمود: محمد نام دارم! گفت: پسر کیستی؟ فرمود: فرزند علی بن موسی الرضا علیهما السلام.

مأمون چون نسبش را شنید، تعجبش از بین رفت و از شنیدن نام آن امام که شهیدش کرده بود، شرمسار گردید! درود و رحمت به روان پاک او فرستاد و رفت!! چون به صحرا رسید، نگاهش بر درآجی افتاد، بازی از پی او رها کرد، آن باز مدتی ناپیدا گشت، چون از هوا برگشت، ماهی کوچکی که هنوز زنده بود در منقار داشت.

مأمون از دیدن آن تعجب کرد. ماهی را در کف دست گرفت و بازگشت، چون به همان جا رسید که در هنگام رفتن امام جواد علیه السلام را دیده بود، باز دید که کودکان پراکنده شدند!! او از جای خود حرکت نکرد. مأمون گفت:

محمد، این چیست که در دست دارم؟!

حضرت از راه الهام فرمود: خداوند دریایی چند آفرید، ابر از آن دریاها بلند می شود، ماهیان ریزه با ابرها بالا می روند، بازهای شهریاران آنها را شکار می کنند!! شهریاران آن را در کف می گیرند، خاندان نبوت را با آن آزمایش می کنند!!

مأمون از شنیدن این سخن تعجبش زیاده تر شد و گفت: به راستی تویی فرزند رضا! از فرزندان آن بزرگوار این گونه شگفتی ها و اسرار دور نیست «3;raquo;!!

نیرنگ اهل باطل

مأمون هر نیرنگی می زد که امام جواد علیه السلام را مانند خود از مردم دنیا سازد و به هوی و هوس مایل کند، نتوانست و نیرنگ او در امام اثر نکرد تا زمانی که خواست دختر خود را به خانه وی بفرستد تا زفاف و پیوند زناشوئی انجام گردد!.. در اینجا دستور داد که صد کنیزی که از همه زیباتر بودند هر کدام جامی در دست گیرند که در آن جواهری باشد و با این جلال و شکوه در آن وقتی که امام وارد می شود و در حجله دامادی می نشیند! از وی استقبال کنند.

کنیزان به آن دستور رفتار کردند، امام جواد علیه السلام توجهی به ایشان نفرمود، ناچار مأمون مخارق مغتی را خواست که مردی بود خوش آواز و رباب نواز با ریش بلند. مخارق مغتی به مأمون گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر این کار من برای میل دادن جواد به امر

دنیاست، من کفایت می‌کنم سپس در برابر امام نشست و آواز خود را بلند کرد.

چنان آوازی خواند که همه مردم خانه به نزد او گرد آمدند، آنگاه شروع به نواختن رباب و آواز خواندن کرد. مدت يك ساعت نواهای موسیقی را نواخت، دیدند که امام جواد علیه السلام نه به سوی راست توجهی کرد و نه بسوی چپ. پس از آن امام سر خود را بلند کرد و فرمود:

اتق الله يا ذا العرش!

از خدا بترس ای مرد ریش دراز!!

ناگهان رباب و مضراب از دست مغنی افتاد و دیگر بهره‌ای از آن نبرد تا مرد «راquo;

مأمون از مخارق مغنی پرسید: ترا چه شد؟!

گفت: در هنگامی که امام جواد علیه السلام به من بانگ زد، چنان لرزان گشتم که هرگز تندرست نخواهم شد.

نظر شافعی درباره امام جواد علیه السلام

کمال الدین شافعی از علمای بزرگ اهل سنت درباره امام جواد علیه السلام چنین نوشته است:

این [امام محمد جواد] ابو جعفر محمد دوم است [اول محمد باقر دوم محمد تقی]... ارزش و مرتبه بلندی را دارا است، نامش در افواه مشهور است، سعه صدر و وسعت نظر، شیرینی سخن او همه را جلب کرد و مدت افاضات او کم بود؟ سرنوشت چنین شد که در جوانی به روان کلی الهی پیوست.

زمان او کوتاه بود، افادات وی بسیار بلند بود، هر کس به وی می‌رسید بی‌اختیار سر تعظیم خم می‌کرد، از اشعه انوار افاضات علمی او بهره‌مند می‌گردید. سرچشمه نوری بود که همه از او روشن می‌شدند، عقل و ذهن با او علم و معرفت می‌یافت «راquo;

پی نوشت ها:

(1)- الکافی: 5 / 111، باب شرط من أذن له فی أعمالهم، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 17 / 195، باب 46، حدیث 22336؛ بحار الأنوار: 50 / 86، باب 5، حدیث 2.

(2)- بحار الأنوار: 50 / 47 باب 26، حدیث 22.

(3)- بحار الأنوار: 5 / 91، باب 5، حدیث 6.

(4)- بحار الأنوار: 50 / 61، باب 26، حدیث 37.

(5)- مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول: 140.

کمال‌الدین محمد بن طلحه شافعی که در وصف او گفته‌اند: «راquo;کان من الصدور الأكابر والرؤساء المعظمین، ذا حشمة وجاه... معروفاً بالزهد فی الدنيا والاعراض عنها؛ در مطالب السؤل در وصف حضرت امام جواد علیه السلام چنین گفته است:

وأما مناقبه: فما اتسعت حلبات مجالها، ولا امتدت أوقات آجالها، بل قضت عليه الاقدار الالهية بقلة بقاءه فی الدنيا بحکمها وانجالها،

فقلّ في الدنيا مقامه، وعجّل القدوم عليه زيارة حمامه، فلم تطل بها مدته ولا امتدت فيها أيامه، غير أن الله عزّ وعلا خصّه بمنقبة متألقة في مطالع التعظيم، بارقة أنوارها مرتفعة في معارج التفضيل، قيّمة أقدارها، بادية لعقول أهل المعرفة آية آثارها، وهي وإن كانت صغيرة فدلالاتها كبيرة.

منابع مقاله:

کتاب : اهل بیت علیهم السلام عرشیان فرش نشین،

نوشته: حضرت استاد حسین انصاریان